

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

سردبیر: ر. پیکارجو

اکتبر ۲۰۱۱

شماره بیست و نهم

ماهnamه سیاسی - خبری

## جامعه مدنی

بهنام "قدیمی"  
ادامه در صفحه ۹

## شکنجه و سنگسار

کاوه امید

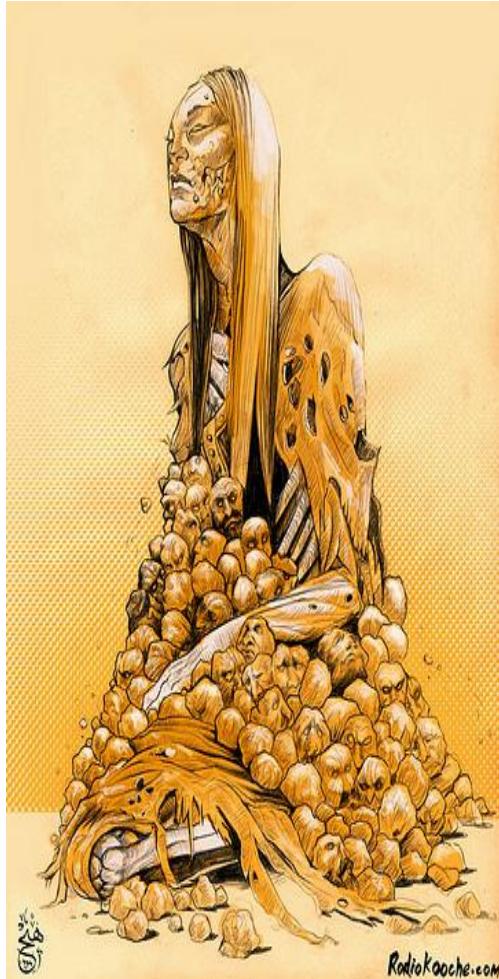
کلیپ ویدیوی زن و مردی را که طالبان در شمال افغانستان در ماه اگست 2010 سنگسارنمودند با بی میلی تمام مشاهده کردند. ویدیو گزارشی از مراسم سنگسار صدیقه و خیام است که با صحنه ای غم انگیزی آغاز می شود. گودالی را پیش از مراسم سنگسار حفر کرده اند و زن جوان تا کمر در گودال فرو رفته است. بدن زن با چادری آبی رنگ پوشیده است. مردم در اطراف گودال حلقه زده اند. ملاها حکم سنگسار را صادر می کنند. متهم در دادگاه صحرایی طالبان گناهگار شناخته می شود. مردم همراه با طالبان زن را سنگ باران می کنند. سنگ های خورد و بزرگ بر سرش می بارند و زن نا امیدانه برای رهایی خود تلاش می نماید اما به زمین می خورد. سنگ بزرگی به سرش اصابت می کند و چادرش با خون رنگین می شود. پیکرش را گودال در آغوش می گیرد. صدیقه هنوز زنده است و نفس می کشد و طالب تقنگاری جلو می رود و با شلیک سه مرمى به زندگی این زن جوان پایان می دهد.

ادامه در صفحه ۸

## هیولای زاده بی از آمیزش مذهب و ناسیونالیزم

ارسلان مهریان

ادامه در صفحه ۳



## سیر احتمالی جدال قدرت در افغانستان

بصیر زیار

از یک سال بینسو، پس از اعلام خروج تدریجی امریکا و ناتو از افغانستان، بار دیگر واهمه از بازگشت دوران سیاه طالبان در فضای سیاسی افغانستان کسب شدت نموده است و همه آنرا یک خطر جدی میدانند. این خطر ازین جهت بیشتر واقعی جلوه میکند که طالبان به جنگ و حملات انتحاری شان شدت بخشیده و به طور سیستماتیک مهره های حریف و مخالف خود را یکی پی دیگر راهی دیوار عدم مینمایند. این تصور مخصوصا با توجه به وضعیت نابسامان رژیم و تقلای آن برای دست یابی به صلح با طالبان، بیش از پیش تقویت میگردد. اما آنچه به این باور بیشتر بال و پر می بخشد، تجربه تاریخی چگونه گی به قدرت رسیدن طالبان در گشته است که هنوز در اذهان اکثریت مردم یک حادثه نسبتاً نازه بی است. ظاهرا شباhtهای زیادی میان آن دوره و شرایط موجود دیده میشود. به طور مثال طالبان کماکان عمدتاً با مجاهدین و مخصوصاً جبهه شمال طرف اند، قدرتهای خارجی بعد از سالها جنگ در حال ترک کردن کشور می باشند و مردم کم و بیش از نظام موجود ناراضی و خسته شده اند.

اما اگر کمی دقت شود در کنار شباhtهای نامبرده تقلوتهاي زیادی نیز وجود دارد که روی هم رفته بیانگر آنست که روند کنونی حوادث برخلاف باور عمومی به سوی یک پیامد یگانه و محتومی چون پیروزی طالبان، در حرکت نبوده و حتی میتوان ادعا نمود که چشم اندازهای دیگر از احتمال موقیت بیشتری برخوردارند.

ادامه در صفحه ۲

# آزادی، برابری، حکومت کارگری

حتی برای حامی اصلی آنها یعنی دولت پاکستان و به ویژه نظامیان آنکشور به شمشیر دولبه یی تبدیل شده است. طالبان اکنون یک نیروی متحد و یکدست نیستند، طالبان پاکستانی مدت‌هast است که با ارتش آنکشور درگیرند و بخشاهای مختلف "طالبان افغانی" آن بیشتر از هر زمانی دیگر نامتجانس تر و نامتشکل ترند. ثالثاً، طالبان درین دوره برخلاف دوره قبلی از حمایت متفذین محلی و رهبران مذهبی مناطق جنوب و شرق افغانستان برخوردار نیستند و از همینرو آنان جهت حفظ سلطه خویش بر بعضی مناطق، دست به ترور افراد متند قومی و مذهبی میزنند.

خلاصه با بررسی و تحلیل از علل و مشخصات اصلی دو دوره نامبرده برمیاید که چشم انداز سرنگونی و فروپاشی رژیم موجود پس از بیرون رفتن قوای خارجی نه تنها یگانه پیامد نمیتواند باشد، بلکه نمیتوان آنرا آلتراستیف واقعی و معتری نیز به حساب آورد. محاسبات سیاسی و تحلیل عینی و مشخص اووضع بیشتر دلالت بر ادامه جنگ و یا با تأمین بعضی شرایط تعیین کننده، که در ادامه مقاله به آن اشاره خواهد شد، به تضعیف طالبان و وادارکردن آنها به پای میز مذاکره منجر خواهد شد. آنانی که قوای ناتو را یگانه عامل در حفظ رژیم موجود می‌پندازند، بیرون رفتن این قوا را معادل با فروپاشی رژیم و پیروزی طالبان میدانند. یک چنین پیش‌بینی بدینانه به علاوه قربنه سازی از دوره قبلی طالبان که به آن اشاره شد، بر بیکاره گی و فساد رژیم موجود، تضاد و ناهمانگیهای درونی آن و سیاست غلط مصالحه جویانه جاری دولت بنا یافته است. این گونه تحلیل یک جانبه که در آن به موجودیت نیروهای خارجی بیش از حد بها داده می‌شود، متأسفانه فراموش مینماید که موجودیت این نیروها خود یکی از علل اصلی ادامه جنگ، تقویت طالبان و ناتوانی رژیم موجود است. خروج قوای خارجی، از یک سوی مهترین حربه تبلیغاتی و انگیزه بسیج و سربازگیری را از طالبان میگیرد، و از سوی دیگر رژیم را وادر مینماید تا جهت بقای خویش ناکزیر آمده گی لازم را اتخاذ و با انسجام و قاطعیت بیشتر دست به کارشود. جناحهای مصالحه جو و متماثل به طالبان چه در قدرت و یا بیرون از دایره قدرت با ایاده استراتژی جنگ توسط طالبان و پاکشاری بیشتر آنها بر راه حل نظامی، تضعیف و ادامه در صفحه ۴

طالبان بر هیچ کسی پوشیده نبود و علناً تبلیغ می‌شد، اما خواست دومی در مجموعه یی از عملکردها، کاراکتر و ترکیب انسانی این حرکت به خوبی و روشنی پیدا و قابل درک بود. طالبان مطالبات سیاسی خود را در کل، در قالب ایدئولوژی خاص دینی و فاسیستی یی که میتوانست پاسخگوی برنامه سیاسی آنها باشد، ارائه نمودند. نارضایتی عمومی از احزاب جهادی - قومی، تضادهای درونی احزاب نامبرده و غیره، شرایط مناسب را برای پیشروی و رشد این جریان فراهم نمود. اوضاع جهانی و منطقی نیز به نفع و در جهت رشد و پیشروی طالبان قرار داشت. غرب در کل طالبان را تنها نیروی جنگی می‌پندشتند که عملای میتواند در نقش جاده صاف کن رژیم مورد نظر شان قرار گیرند، مخصوصاً که در آغاز شکل گیری، طالبان فاقد هرگونه برنامه و مطالبة سیاسی خاص برای اداره جامعه بودند. همچنین حمایت قاطع پاکستان و عربستان سعودی و کشورهای خلیج از طالبان بر علیه حکومت اسلامی ربانی که از حمایت نسبی ایران و هند برخوردار بود، میتوان به منزله شرایط مناسب منطقی به نفع طالبان یاد آوری کرد.

این دوره با دوره پیشین با توجه به مشخصات اصلی آن که در بالا مختصرانه به آنها اشاره گردید، تفاوت‌های جدی و اساسی دارد. طالبان درین دوره قبل از همه فاقد یک پیام و برنامه سیاسی کارساز اند که از جاذبیت خاصی در میان مردم برخوردار باشد. ضد بیگانه و ضدکافر بودن طالبان با توجه به جنایات و وحشیگریهای آنان و دیگر گروههای اسلامیست، مقبولیت و جاذبیت خاصی نزد توده ها ندارد و اکثریت مردم طالبان را به مثابة ایادی و مزدوران رژیم و نظامیان پاکستان میشناسند. بنابرین بازگشت طالبان به قدرت برای بخش وسیعی از اقسام اجتماعی اعم از شهری و روستابی فاجعه یی به شمار می‌اید، و حتی مناطقی که از طالبان ظاهرا حمایت مینمایند، نه به دلیل برنامه سیاسی و یا اعتبار مذهبی این گروه است بلکه عمدتاً به علت مسائل امنیتی و یا امتیازات مادی خاصی می‌باشد که با حضور طالبان دسترسی به آنها ممکن می‌گردد. ثانیاً اوضاع جهانی از بسیاری جهات فرق کرده است و طالبان امروز بر عکس دیروز نزد غرب نه نیروی جاده صاف کن برای رژیم موردنظر آنان بلکه آشکارا یک تهدید جدی برای چنین رژیم و در قطب مخالف آنها قرار دارد. حمایت منطقی از طالبان در مقایسه با اندوره در یک سطح بسیار نازل قرار دارد و موجودیت طالبان

## سیر احتمالی جدال..

طالبان و متحدهای به طور کلی با دو استراتژی و سه پیامد احتمالی روبرو اند که جنگ یا مصالحه، استراتژیهای موجود آنها و پیامدهای احتمالی عبارت است از پیروزی، شکست و یا مشارکت در قدرت. هیچیک ازین راه حلها و نتایج حاصله از آنها درین پروسه یک امر قطعی نیست، بلکه تابع ماتریکسی از عوامل و شرایط است که تحقق یافتن آنها را محتمل می‌سازد. آنچه آلتراستیفهای نامبرده را از همیدیگر تمایز می‌سازد، درجه احتمالات آنهاست. درجه احتمالات در شرایط کنونی خود یک مسئله غیرثابت و متغیر می‌باشد و این امکان دایماً موجود است که در آینده بنا بر تغییر شرایط و عوامل، آلتراستیفها نیز فرق نماید. همانطوریکه در فوق اشاره شد که پیروزی طالبان از طریق جنگ یک پیده تاریخی نسبتاً تازه بی است و در حافظه اکثریت زنده است و همین مسئله یکی از مهمترین دلائل است که بسیاری تکرار آنرا باور کنند. اما علی الرغم فاصله زمانی کوتاه و شباهتها زیادی، اینها حوادث جدگانه ای اند که در شرایط متفاوتی و درنتیجه عوامل متفاوتی اتفاق میافتد. حرکت و جنبش طالبان در نیمه اول دهه نود میلادی در تاریخ معاصر افغانستان و منطقه یک حادثه منحصر به فرد بود. این حرکت که توسط تعداد معهودی از طالبان به راه افتاد، در یک مدت کوتاه به یک جنبش نیرومند و وسیع قومی - مذهبی تغییر نمود. طالبان توانستند که در مدت دو سال از ۹۶ تا ۹۴ از یک گروه چند نفره به یک جنبش وسیع و حاکم بر پایتخت و بخش اعظم کشور تبدیل گردند. یکی از دلائل اصلی رشد سریع و حیرت انگیز طالبان قبل از همه پیام و برنامه سیاسی آنها بود، پیامی که به یک تعبیر میتوان آنرا آلتراستیف و روزنه خروج از بحران و انارشیسم سیاسی بی دانست که سرایای جامعه جنگزده افغانستان را در آنزمان فرا گرفته بود. پیام سیاسی طالبان مشکل از دو جزء یا دو بخش بود: اولاً پایان دادن به انارشیسم سیاسی و ایجاد یک نظام یکدست، مؤثر و متمرکز دینی، پیامی که مخاطب آن اکثریت جامعه بود و ثانیاً اتحاد همه قبائل و اقسام ملیت پشتوان جهت نیل به هدف نخستین و اعاده جایگاه سیاسی رهبران سیاسی - مذهبی آن ملیت و در مرکز آن قبیله تاریخاً حاکم محمدزادی در افغانستان. نخستین خواست یا پیام سیاسی

که از نظر او تحت تأثیر دکتورین حزب کارگر، قرار گرفته بودند.

شیوه برخورد مردم، در قبال این جنایت توأم با عاطفه و انسانی بود. همه میخواستند، به نوعی، به قربانیان جنایت آندرش کمک کنند. بلاfacسله بعد از انفجار بزرگی در برایر مقر صدر اعظم ناروی، تصور عمومی بر این بود که راستگرایان اسلامی عامل این انفجار هستند. و از دولت انقاد میکردند که در جلوگیری از رشد و فعالیت اسلامگرایان، کوتاهی کرده است. چون خلاف انتظار، عامل ترور، خارجی نبود، مردم از خشم عمومی ای که به سوی خارجی ها نشانه رفته بود، خود را سر زنش میکردند و با اظهار صمیمیت به خارجی ها و جدان شانرا از پیشداوری بی که کرده بودند، راحت میکردند. راست گرا ها، آنهایی که بیگانه ستیزی در صدر برنامه حزبی شان قرار داشت، به تقلا افتاده و از مفاهیم و ریتوریک های بیگانه ستیزی که در استدلال های شان بکار برده بودند، اظهار ندامت میکردند. اما به زودی اندیشه ای حاکم بر جامعه، به تغذیه فکری جماعتی که از حداثه غیر مترقبه ترور شوکه شده بودند، پرداخت.

حزب کارگر از طرفداران نسبیت فرهنگی است. و با همان منطق از مکاتب شخصی ایکه توسط اسلام گرایان اداره شده و شاگردان را با تقسیک جنسی، با شیوه های اسلامی تدریس میکند، حمایت مینماید. فعالیت آنها باور دارند که جهت تاثیر گذاشتن بر جوانان، میتوان از نفوذ معنوی ملا ها بر آنها استفاده کرد. آنها در ظاهر با فندامینتالزم مخالفند ولی در عمل با بلند بردن اتوریتۀ ملا ها، تمرکز روی پرستش اجتماعی آنها و تلاش برای استفاده از نفوذ معنوی آنها، نه شناخت منطقی که در گفتار و تفکر آنها نهفته است، عملاً به رشد فیندامینتالیزم خدمت میکنند. آنها از مذهب و از جمله از اسلام تا زمانی که پا بر روی شاهرگ های منافع آنها نگذارند، حمایت مینمایند. تا یکی دو سال قبل مدارس مذهبی در پاکستان از پول مالیه دهدگان ناروی و از طریق "نوراد"، تمویل میشند. فقط سه هفته قبل از حمله به مقر صدراعظم، با تکیه به تیوری ارجاعی نسبیت فرهنگی، جنایات جانیانی نظیر آندرش، مانند ملا متوكل، ملا ضعیف و ملا ربائی را نا دیده گرفته و با دعوت از آنها به اسلو جهت شرکت در کنفرانس هایی، زمینه سهم دهی به آنها را در حکومت کرزی آمده میکردند.

نظام حاکم از آنجا که منافع حیاتی اش آنرا در خطر نیست، با آنکه میداند ترکیب پدیده های مذهب و ناسیونالیزم چه پوتسل تخریبی بی دارد، مع الوصف با آن کنار می آید. چون میداند تضاد میان سرمایداری از یکسو و ادامه در صفحه ۶

شان حزب کارگر نام دارد، هدف اصلی این حملات بوده است.

آندرش بری ویک، راست گرا افراطی است که با تألفیقی از مذهب و ناسیونالیزم توائی است به چنین جنایتی دست یازد. او آریایی ها را که خود به آن متعلق است، مایه افتخارات میداند. آندرس، قبل از توصل به چنین جنایتی، "مانیفیستی" را بنام ۲۰۸۳، که علامت نازیست ها در ذیل آن نقش بسته، به نام "اعلامیه آزادی اروپایی" در ۱۵۱۸ صفحه از طریق اینترنت بیرون داده است.

او برای توجیه جنایتش لازم میداند که مخاطبیش را به هزار سال قبل ازین روز برگرداند. او در مانیفست ترورش می نویسد: "در ۱۰۹۵ پاپ اوربان دوم، اولين جنگ صلیبی را اعلام نمود". این جنگ برای آندرش، جنگی رهایی بخش بوده است که توانسته است از فرهنگ غرب پاسداری کند. در قرون وسطی توحش در اروپا بیداد میکرد. وحشت، قتل و انتقام معیار های شرافت بودند. جانی ترین افراد، دلیر ترین فرد به حساب می آمده است. پاپ اوربان دوم، با راه انداختن جنگ های صلیبی (جنگ بر ضد بیگانگان دیگر اندیش)، خواست با فرستادن جنایت کاران به جنگ، از جانبی جامعه را از شر آنها مصون ساخته و از طرف دیگر آنها را به غازی و شهید، یعنی انسان های شرافتمند، تبدیل نماید.

عدد ۲۰۸۳، از نظر آندرش، سال پایان تسلط غیرخودی ها، یعنی مارکسیست ها و مسلمانان بر اروپا خواهد بود. مانیفست ترور آندرش به نکات دیگری از جمله: خیزش فرهنگ مارکسیستی و کثرت فرهنگی در غرب، وضعیت جاری گروپ های مقاومت ضد مارکسیستی و ضد اسلامی نیز پرداخته است. سقط جنین و همجنس گرایی از دارد. آندرش معتقد است که زنان باید در محدوده خانه کار نمایند.

بیگانه ستیزی آندرش با ضدیت با رنگ جلد و تعاق جغرافیایی خلاصه نمیشود. او از تفکرات مقاومت با بینیش خودش، هم نفرت دارد. اسلام را اندیشه خارجیان، و مارکسیسم را شیوه بینیش حزب حاکم "کارگر" می پندرد. و بهمین دلیل دست به قتل جوانانی زد

**مسئلیت مطالب درج شده در نشریه  
به عهده نویسنده گان آن است. تنها  
مقالاتی که به امضا راستگرای خپه  
 منتشر می گردد، مبین نظرات  
رسمی آن می باشد.**

## هیولای زاده بی...

سیستم های اقتصادی حاکم بر جهان همیشه از حربه های مذهب و ناسیونالیسم، در تعیین دادن حاکمیت سیاسی و اینباشت ثروت به دست افراد معدوی، استفاده کرده اند. سرمایه داری در بدو تولد، بر مقتضای طبیعت اش، با پدیده های مذهب و ناسیونالیزم در افتاد. چون ناگزیر بود ارزش های جدیدی را جاگزین نماید. مثلاً نمیتوانست ملوک الطوایفی را که عمدتاً بر تحمل کند. به این دلیل که به قدرت مرکز نیاز داشت و مبایسیست مناسب با مضمونش، شکل جدیدی داشته باشد، مذهب به گواهی تاریخ همیشه در خدمت قدرتمندان بوده است. چون لازم است، از نظر روانی طبقات پایین اجتماع را تخدیر نماید، تا با تقلیل احساس درد، استمرار حیات شان طولانی تر گردد. بورژوازی در حال رشد، نمیتوانست در آغاز، کلیسا را که در یک همزیستی با فیودالان میزیست، بپذیرد. آنچه برای سرمایداری مقدس میباشد. مذهب که الزاماً بخشی از یک سیستم اقتصادی نیست، با اضمحلال شیوه تولیدی قبلی، آمده دادن غسل تعمید به سیستم جدید میشود.

کلیسا نگذشت بورژوازی زیاد به انتظار بماند. اخلاق "کار" پرووتستانیسم، کمک عظیمی به انقلاب صنعتی نمود. در دوره رشد سرمایداری، کار، به مفهوم زنده گی در محور قرار گرفت. به وقت آزاد و فراغت به دیده تحقیر نگریسته میشد. و حتی آنرا مصر میدانست. "کالوینیسم"<sup>(۱)</sup> که دید گاه یک تیولوگ پرووتستان اهل فرانسه است، انسانها را برای آنکه فرصلت گردن نهادن به خواهشات نفسانی را پیدا ننمایند، به کار بیشتر تشویق می نماید.

بورژوازی نیز سیستمی ماجراجو نیست. تا آنچا که بتواند هیولای مذهب را در کنترول خودش و در خدمت تولید بیشتر داشته باشد، آنرا با آغوش باز می پذیرد. نوع مذهب هم برایش اهمیت ندارد. در این سیستم سیاست واقعی<sup>(۲)</sup>، وسیله مطلوب را گاه در شمایل بن لادن، و گاهی در هیأت اسقفی، تشخیص میدهد.

تظاهر مطالبی که در رابطه با همزیستی مذهب و راستگرایی بیان شدند، در ۲۲ ماه جولای همین سال، در اسلو پایتخت ناروی، توسط آندرس بری ویک، یک راستگرای افراطی و مذهبی، با کشتن ۷۷ نفر و زخمی کردن ۹۰ تن دیگر که اکثریتشان جوانان کمتر از هجده سال بودند، در اطراف مقر صدراعظم و جزیره بی بی به نام "اویا"، به نمایش گذاشته شدند. سوسیال دموکرات ها که تشكل

دولت

		دولت		
		تسليم	مصالحه	جنگ
طالبان	جنگ	(0,4)	(1,3)	(1,1)
	صالحه	(1,3)	(3,2)	(3,1)
	تسليم	(2,2)	(3,1)	(4,0)

اگر به جدول بالا دقت نمائیم، براحتی در می‌یابیم که استراتژی تسليم برای هردو طرف در مقایسه با استراتژیهای دیگر یعنی جنگ و مصالحه از سود و ارزش کمتری برخوردار است، یا به عبارت دیگر برای دولت > تسليم > مصالحه > جنگ) می‌باشد و این مسئله در مورد طالبان نیز صادق است. یک چنین استراتژی که کاملا تحت چیره گی استراتژیهای دیگر strictly dominated قرار دارد، از مجموعه strategy استراتژیهای طرفین بازی کننده باید حذف گردد، چونکه طرفین میدانند که طرف مقابل هرگز آن استراتژی را انتخاب نخواهد کرد.

در بازی بالا با حذف استراتژی تسليم از مجموعه استراتژیهای هر دو طرف برای بازی کننده گان تنها دو استراتژی دیگر {جنگ و مصالحه} باقی میماند و جدول بالا به جدول زیر تقلیل می‌یابد:

دولت

		دولت	
		صالحه	جنگ
طالبان	جنگ	(1,3)	(2,1)
	صالحه	(4,2)	(3,1)

اگر به ماتریکس بالا دقت شود ما نقطه توازن یا Nash equilibrium نداریم. همانگونه که در بالا اشاره شد ما به یک بازی دینامیک و با اطلاعات کافی سروکار داریم و به گونه بیکه ابتدا مثلاً دولت در برابر دو استراتژی قرار دارد: جنگ یا مصالحه. اگر دولت جنگ را برگزیند، طالبان مجبور از انتخاب استراتژی جنگ است و بازی به پایان میرسد، اما اگر دولت مصالحه را برگزیند، طالبان بلامعطل جنگ را بر میگزیند، چونکه با انتخاب استراتژی جنگ نفع بیشتری می‌برند، چیزیکه در واقعیت تا کنون جریان دارد.

دلیل منطقی آن نیز روشن است چونکه استراتژی مصالحه جویانه دولت باعث بالارفتن روحیه جنگجویان طالب و گسترش ادامه در صفحه ۵

هر دو طرف درگیر جناحهای متفاوتی وجود دارد و هر یکی از جناحها تمایل بیشتر به یکی از استراتژیهای سیاسی و نظامی دارند. عدم تمایل علی طالبان به مذاکره با رژیم و کوبیدن بیشتر بر طبل جنگ و مخصوصاً ترور مهربانی فعال رژیم، قبل از همه غرض دست برتر پیدا نمودن در روند مصالحه و معامله در دوره‌های بعدی است. ترور عناصری چون ربانی ممکن است در کوتاه مدت بر روند مذاکرات تاثیرات منفی به جا گذارد اما در یک چشم انداز دورتر، نبود چنین عناصری که کمتر مانند امتیازات زیادی به طالبان بدنهند، در خدمت استراتژی طالبان است. طالبان به خوبی میدانند که اینبار به تنها قدر به گرفتن و حفظ قدرت نیستند اما هدف اصلی شان این است که در اختلاف بعدی طرف اصلی و نیروی تعیین کننده باشند، چیزیکه دولت افغانستان و حامیان غربی آن نیز از نتائج مذاکره و معامله مدنظر دارند یعنی هر دو طرف تاکتیکهای سیاسی و نظامی را دنبال میکنند که در پروسه معامله و مصالحه بعدی از یک موقعیت برتری برخوردار باشند. به طور مثال طالبان در ضمن عملیات نظامی خبرساز در نقاط حساس و مهم دولتی، کشتن و محو فزیکی مهربانی های اصلی جناح مخالفین خود در دولت را در دستور کار قرار داده اند. این مهربانی ها عمدتاً شامل چهاره های قومی و نژادی در میان قبائل پشتون و عناصر فعل "جبهه شمال" می‌باشند. ناتو و دولت در ضمن تقویت ارتش و پولیس از لحظه سیاسی میکوشند بین "شورای کویته" و گروه حقانی طالبان و حزب اسلامی عمامه تقاضاً بگذارند و به شیوه های متفاوت جلو اتحاد آنان را بگیرند. از لحظه نظمی نیز میخواهند طالبان مناطق مهمی را تحت کنترول نداشته باشند و دائماً در پی جلب و یا نابودی فرماندهان محلی آنها می‌باشند.

اگر عملکردهای سیاسی و نظامی دو طرف درگیر را در چهارچوب تئوری گیم یا بازی سیاسی مطالعه نمائیم، متوجه میشویم که ما به یک بازی دینامیک با اطلاعات کافی Dynamic Game of complete information مواجه هستیم. یکی از پیش شرطها در تئوری گیم منطقی بودن و عقلانی عمل نمودن بازی کننده گان است. گرچه یک چنین پیش شرط در مورد طالبان برای بعضی بیش از حد سخاوتمندانه به نظر خواهد رسید، اما عملکرد آنان به طور کلی مخصوصاً در سالهای اخیر نشان دهنده اینست که آنها در بسیاری از موارد کاملاً سنجیده و حساب شده عمل میکنند و چنین به نظر میرسد که کلیه فعالیتهای آنها زیر نظر متخصصین نظامی و سیاسی پاکستان به پیش میروند. قبل ازینکه به خود بازی بپردازیم، ابتدا از تحلیل استراتژیها آغاز مینماییم: هر دو طرف (دولت و طالبان) در برایر سه استراتژی و یا سه آلترناتیف احتمالی قرار دارند و آن عبارتست از جنگ، مصالحه و تسليم.

## سیر احتمالی جdal..

حاشیه بی خواهد شد و بر عکس جناح خواهان مقابله با طالبان در موقعیت بهتر و کلیدی تری قرار خواهد گرفت. تحکیم موقعیت جناح مخالف طالبان در دولت با حمایت اکثریت اشار اجتماعی که اینبار بر عکس پازدیده سال قبل توهم در برابر رژیم طالبی ندارند، مواجه خواهد شد.

آلترناتیف دوم یعنی ادامه جنگ و شکست طالبان، نه فقط در برنامه سیاسی کنونی دولت افغانستان و "جامعه جهانی" وجود ندارد که احتمال چنین چرخش نیز در آینده نزدیک بعید به نظر میرسد. آنچه خواست و برنامه از میان برداشتن طالبان را در شرایط کنونی و آینده نزدیک ناممکن میسازد، عمدتاً به دلیل عوامل داخلی و منطقی است. علت داخلی عمدتاً به تمایل و گرایش جناحهای از رژیم برمیگردد که اتحاد با طالبان را براساس ناسیونالیسم قومی و بنیادگرائی دینی در اولویت فعالیتهای خود قرار داده اند. علت بیرونی بیشتر به نقش پاکستان و عربستان در حمایت از طالبان است که از گذشته تا به حال ادامه دارد. پاکستان از طریق طالبان در پی تضعیف و از میان برداشتن نقش حریف و دشمن اصلی انکشfur در منطقه، یعنی هندوستان است و عربستان سعودی نیز سعی مینماید تا از طریق طالبان با نفوذ ایران در منطقه مقابله نماید. امریکا و متحدین با حمله بر افغانستان و عراق در طی اینمدت نشان دادند که قادر نیستند به رژیم دلخواه و با ثبات بدون توجه به قدرتهای تضادهای معین غرب با قدرتهای لهذا تنشها و تضادهای معین غرب با رژیم حاکم در افغانستان، بلکه بر میزان نفوذ و منافع سیاسی آنها متمرکز شده است.

آلترناتیف سوم همان مصالحه میان دولت و طالبان است، سیاستی که از جانب کریزی و جناحهای نزدیک به وی علی الرغم امتناع طالبان از مذاکره و مصالحه، با حرارت و کرنش تمام دنبال میگردد. ترور بر هان الدین ربیانی رئیس شورای عالی صلح رژیم به وسیله طالبان، که اخیراً اتفاق افتاد، آلترناتیف مصالحه را مؤقتاً به چالش کشیده است و جناحهای در داخل و خارج از رژیم برای اولین بار سیاست مصالحه میان دولت و طالبان را مورد تردید قرار داده اند. جناحهای مخالف مصالحه با آنکه میدانند که کنار گذاشتن این استراتژی توسط دولت و حامیان آن با اینگونه حوادث ممکن نیست اما میخواهند با اتخاذ روشهای قاطعتر موقعیت جناحی شانرا در دولت انتلافی بالا ببرند. در

**تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی  
تاریخ دی، د زبینیاک گرو او  
زبینیاک شونکو طبقو  
ترمنخ، دمحکومو او حاکمو  
طبقو ترمنخ، دتولنی دتكامل  
په مختلفو پراونوکی او هم دا  
چی دغه مبارزه هفه ئای ته  
رسیدلی ده چی زبینیاک  
شونکی او ستم شونکی  
طبقه (کارگرہ طبقه) نور نشی  
کولای زبینیاک گری او  
ستمگری طبقي (پانگه والي)  
جغ نه خلاصی و مومی مگر دا  
چی په عین حال کی توله تولنه  
دل لپاره د زبینیاک او ستم  
له قيد نه و بغوري.**

**مانفیست کمونیست**



فوق العاده مهم است. زمانیکه در یا بیم که سیر تحولات احتمالا به سازش نیروهای ارتقای منجر میگردد، لازم میافتد که از همین حالا جامعه را به پیامدهای آن آگاه سازیم و تاکتیکهای و شیوه های مبارزاتی مناسب خود را نیز تعیین نماییم.

طوریکه در بالا دیدیم که طالبان در شرایط کنونی کماکان به ادامه استراتژی جنگ و تشدید حملات خود پاشاری میکند و نسبتاً مطمئن اند که پس از بیرون رفتن نیروهای ناتو و امریکا از کشور، شرایط کاملاً به نفع آنها تغییر نموده و در آنصورت آنها طرف اصلی معامله قدرت سیاسی خواهند بود و با ائتلاف بخشایی از دولت، رژیم دلخواه خود را ایجاد خواهند کرد. یک چینین انتخاذ استراتژی جنگ و نسبت آنها و حامیان شانرا از انتخاذ استراتژی مصالحه، با وجود ارزش بالاتر آن نسبت به استراتئی جنگ در شرایط فعلی، باز میدارد. هر زمانیکه طالبان و حامیان آنها از عدم پیروزی نظامی شان در آینده مطمئن گردد، در آنصورت پلارنگ راه مذاکره و معامله را در پیش گرفته و استراتژی مصالحه به استراتژی اصلی آنها تبدیل خواهد شد. در هر بازی که پیامد و نتائج نهایی بازی از قبل به هر دو طرف بازی معلوم باشد و بازی کننده گان بدانند که اگر بازی به آن مرحله برسد، نتیجه بست آمده چه خواهد بود، لهذا بازی کننده گان دایماً و در هر دور بازی دستاوردهای خود را براساس نتائج نهایی مورد ارزیابی و مقایسه قرار میدهند. هرگاه بازی کننده گان دریابند که نتائج بازی در یک دور معین بالاتر از نتائج نهایی است، بلاعمل آنرا پذیرفته و بازی پایان می یابد و اینگونه بازی بر تئوری قیاس یا استنتاج وارونه استراتئیک امریکا با دولت افغانستان و یا با دیگر کشورهای مدافع آن در واقع تلاش در جهت تعیین وضعیت نهایی سیاسی و نظامی در کشور است و سیگنال دادن به مخالفان در مورد راه حل نهایی بازی می باشد. اینگونه تعهدات (در صورتیکه باورگردنی و غیرقابل تعویض باشد) به اضافه بالارفتن توانایی دولت و به خصوص نیروهای نظامی و امنیتی در کل، میتواند طالبان و دیگر مخالفان مسلح دولت را مقاعده سازد که از طریق جنگ و فعالیتهای نظامی نمیتواند به قدرت دست یابند. تنها از طریق چنین باوری، غرب و دولت افغانستان میتوانند مطمئن باشند که استراتژی مصالحه آنها با استراتژی مصالحه مخالفین مواجه خواهد شد و تا زمانیکه این شرط در بازی موجود میان طرفین درگیر ایجاد نگردد، تمام تلاشهای دولت در جهت مصالحه با تشدید جنگ از جانب طالبان پاسخ خواهد گرفت.

ادامه در صفحه ۶

## سیر احتمالی جدال...

نفوذ آنان گردیده و همین استراتژی به نابسامانی و بی روحیه گی هرچه بیشتر نیروهای دولتی نیز کمک مینماید. تا زمانیکه ما به یک چینین بازدهی مواجه باشیم که یکطرف در جنگ دیفع باشد و دیگری در مصالحه، بازی کدام راه حل ندارد و بازی زمانی راه حل خواهد داشت که دارای نقطه توازن باشد. اگر به جای ماتریکس بالا ما ماتریکس زیر را میداشتیم، درینصورت ما به یک نقطه توازن و یا راه حل مواجه بودیم.

دولت			
طالبان	جنگ	جنگ	مصالحه
	(1,1)	(2,2)	
			(3,2) (4,3)

در جدول اخیر به وضاحت دیده میشود که استراتژی مصالحه و مصالحه بالاترین ارزش را برای هردو طرف دارد و نقطه توازن بازی است. مثلثاً اگر طالبان جنگ را انتخاب نمایند، دولت مائل است صلح را چون ارزش 2 بزرگتر از یک است. اگر طالبان مصالحه را برگزینند، دولت باز هم مصالحه را ترجیح میدهد، چون ارزش 4 بزرگتر از 3 است. بر عکس اگر دولت ابتکار انتخاب استراتژی را به دست بگیرد، باز هم استراتژی (مصالحه - مصالحه) نقطه توازن می باشد.

با این مختصر بررسی مسئله در چهارچوب تئوری گیم، این پرسش مطرح خواهد شد که مطالعه تئوری گیم سیاسی میان نیروهای بورژوازی و ارتقای و همچنین تحلیل نقطه توازن و یا راه حل دلخواه آنان چه نفع به سیاستهای نیروهای سوسیالیست و چپ در جامعه دارد؟ از نظر ما مهترین دستاوردهای از چنین تحلیل متصور است، پیش بینی نسبی سیر اوضاع سیاسی جامعه و جایگاه نیروهای اصلی درگیر در آنست. روشن است که این پیشینی نسبی بوده و امکان حاکم شدن استراتژی دیگر، نظیر استراتژی (جنگ - جنگ) نیز با تغییرات شرایط بازی و عوامل غیرمتربقه ممکن است رونما گردد. مثلثاً ترور ربانی که در بالا به آن اشاره شد، موقعنا ادامه سیاست مصالحه با طالبان را برای اولین بار با چالش و مخالفت علی مخالف از درون و بیرون نظام مواجه نموده است و از جمله دولت برای اولین بار با نفی مذاکره با طالبان از مذاکره با دولت پاکستان سخن میراند. اینگونه مخالفتها میتواند مؤقتی باشد اما ادامه چنین فعالیتهایی میتواند به غلبه استراتژی (جنگ - جنگ) کمک نماید. درک روند تغییرات سیاسی در تعیین تاکتیک و شیوه های مبارزاتی ما،

گی مردم و بدون از میان برداشتن امتیاز رنگ و جنس، میسر نیست.

(۱) - کالوینیسم : نظریه جان کالوین، تیولوگ فرانسوی که خلاصه دکتورین آن چنین است : تباہی کلی، فساد. نتیجه گناه ازلی بشر است. برای جلوگیری از طبیعت بشر که به گونه یی خلق شده اند که خدا را با قلب و روحشان دوست ندارند، و به خواهشات نفسی خودشان گردن می نهند، بایست آنها به کار تشویق گردد، تا فرصت پاسخ دادن به خواهشات نفسی را نداشته باشند.

Real politics

(۲)- (۳)- به گزارش سنگسار آمنه به شماره ۱۰ کارگری خپه مراجعه شود  
ماخذ :

Moon of Alabama (July 24.20119) -  
۱

[www.dagbladet.no](http://www.dagbladet.no), lørdag  
20.aug.2011

۳- تشکیلات و رهبری، نوشته کریستین اولسن

ISBN 82-00-22884-3

اگر هایلید طین آزادی خواهی و هر بری  
طیبی در خارج و داخل افغانستان تقویت  
گردد، اگر به آزادی انسان و هر بری گام  
زن و مرد اعتقاد دارید، به سازمان  
سوسیالیستهای کارگری کارگری افغانستان  
پیووندیدا!

عصر جدید

Asre – Jadid

<http://www.asrejadid.org>  
E-mail:  
[editor@asrejadid.org](mailto:editor@asrejadid.org)

حساب بانکی  
Kultrabanken  
1254.05.36080

## هیولای زاده بی...

مذهب و ناسیونالیزم از جانب دیگر، آتناگونستی نیست. و آن زمانی هم که از آزادی صحبتی میکنند، منظور شان آزادی کسب ثروت است، نه آزادی انسانها. کشته شدن انسانها هم تا زمانی که در خارج از قلمرو سیاسی آنها بوده و تاثیری در انتخابات نداشته باشد، برای بورژوازی صرفآ یک احصایی است.

برای قربانیان جنایات آندرش، تیم های متخصصی تشکیل میدهند تا تاثیرات روانی حمله تروریستی را به حداقل برسانند. حتی ساختمنهایی را که آندرش با نفرت نقطه پایان بر زنده گی نوجوانان گذاشت، میخواهند تخریب نمایند. ولی همزمان پناهجویان جوان را به جبر و خلاف معیارهای خودشان، به کشور هایی میفریستند که جانیان دیگری چون آندرش آنرا به خاک و خون کشیده اند.

تناقض دیگری که ناشی از مورال دو گانه نمایندگان بورژوازی میباشد، اینست که در حالیکه در تحلیل های خودشان، جنایات آندرش را محصول آمیزش دیدگاه های افراطی مذهب و ناسیونالیسم میدانند، نظریه نسبیت فرهنگی را همچنان دنبال کرده و اجازه میدهند سناریوی کنفرانس "بن" اول در رابطه به افغانستان مجدداً تکرار شود. سناریوی که با تکیه بر قومیت کری و با پشتونه مذهب که انعکاس آنرا در اولین بیانیه کرزی بعد از اشغال افغانستان توسعه ناتو با این گفته که " تطبیق حکومت شریعت در افغانستان" از اولویت های کاری اوست، میتوان به روشنی مشاهده کرد. در بن دوم ، با شرکت دادن جنایت کار ترین دسته ها که مانند آندرش مشروعیت شانرا از ۱۴۰۰ سال قبل از امروز میگیرند، میخواهند زمینه گسترش پایه های اجتماعی قدرت کرزی را که در راستای منافع خود شان هست، مهیا سازند.

بورژوازی از دموکراسی، مانند شمشیر دو لبه ای استفاده میکند. از آزادی صحبت میکنند، ولی زمانی که بدن آمنه بی در زیر باران سنگ اسلامگارایان مثله میشود، به آزادی عمل جانیان احترام گذاشته و به نوشتن گزارشی از حادثه، به روزنامه اشپیگل بسنده میکنند<sup>(۳)</sup>. یا تحمیل پوشش اسلامی حجاب به دختران حتی پانتر از نه - ده سال، را حواله به نسبیت فرهنگی نموده، و در پا مال شدن حقوق آنها با اسلام گرایان همنوا میشوند. حتی آنزمانی که وحشت جنایت یکی از جناح های مذهبی را تجربه مینمایند، از جناح دیگر، خواستار التیام میشوند.

آزادی انسانها، بدون آزادی از قید استثمار سرمایه، بدون قطع کردن دست مذهب از زنده

## سیر احتمالی جدال...

خلاصه تصور پیروزی محتوم و بلاذرگ طالبان پس از خروخ قوای ناتو از افغانستان، قرینه سازی بیش نیست و تقاضهای مهم میان ایندوره و دوره قبلی که به پیروزی طالبان انجامید، علاوه بر فراموشی سپرده میشود. در میان سه چشم انداز موجود، آلترناتیف مصالحه بیش از هر آلترناتیف شناس موفقیت دارد. احتمال یا شناس پیروزی یک راه حل خود یک مسئله نسبی و پدیده بی نهایت سیال و دینامیک است و میتواند با وقوع حوادث غیرمتربقه و یا عدم محاسبه و تحلیل دقیق یکی از طرفین، به آلترناتیف دیگری میدان دهد. مشخصا در بحران موجود افغانستان، آلترناتیف مصالحه زمانی میتواند مسؤولانه و جدی در یک بازی دینامیک با اطلاعات کافی از جانب طرفهای درگیر در عمل پیاده گردد که نتائج نهایی بازی یا گیم از همین حالا برای جناحهای بازی کننده با احتمالات بالایی معلوم باشد. تا زمانیکه نتائج نهایی نامشخص است، بازی علی الرغم دستاوردهای دلخواه مرحله بی برای طرفین، راه حل و نقطه توازن نمی یابد و بازی هر بار به مرحله بعدی کشیده خواهد شد. مطمئن شدن مخالفان رژیم به عدم پیروزی یگانه و مهمترین شرط و فاکتور مادی در قطع سریع جنگ و شروع معامله سیاسی میان طرفین درگیر است. تلاشهای طرفین برله و بر علیه یک چنین زمینه عینی بیش از هر زمانی تشدید یافته است. تحلیل اوضاع سیاسی و بحران موجود و پیش بینی های نسبی سیر حوادث به ما کمک خواهد کرد تا به جای نباله روی و دستپاچه گی در برابر حوادث و تغیرات سیاسی، مبارزه آگاهانه و تاکتیکهای با نقشه یی را حتی در بحرانی تر شدن اوضاع به پیش ببریم.

شکنجه و سنگسار

منابع و روی کرد ها:

1. کنوانسیون ضد شکنجه و رفقار یا مجازات خشن، غیر انسانی یا تحقیر کننده..

2. کریمه شبرنگ شاعر بی سرنوشتی زنان، پرتو نادری:

<http://asmana.net>

[www.humanrights-](http://www.humanrights-ir.org/php/view.php?objnr=19)

[ir.org/php/view.php?objnr=19](http://www.humanrights-ir.org/php/view.php?objnr=19)

•

Foucault, Michel (1975). *Surveiller et punir : Naissance de la prison*,

Paris : Gallimard.

•

پس سلطه بر بدن برای سلطه به آنچه سلطه پذیر نیست تکیه می کند؛ یعنی نابودی فزیکی بدن تکیه گاه حقوقی و مشروعيت این سلطه، رژیم حقوقی اسلام است. در این رژیم حقوقی جایگاه زن و مرد و ساخته عملکرد آنها مرزبندی شده است. در این حوضه همه چیزبر اطاعت بی چون و چرا استوار است. بدن دارای حاکمیت در جامعه است و همه بدنها در انحصار مالکیت مسلم کالبد حاکمیت قرار دارد. استفاده از بدن در مواردی که خواست های بدن با رژیم قدرت سازگاری ندارد تجاوز محسوب می شود. این زن و مرد با برقراری رابطه عاشقانه، این سلطه را زیر سؤال قرار داده و اعتماد خود را در پیشگاه قدرت از دست داده اند. این دو بدن به حریم قدرت تاخته اند. تجاوز در حریم مالکیت خصوصی قدرت جرمی است نابخشودنی که پاسخش شکنجه و مرگ است. با وصفیکه قدرت مذهبی در در دورنمای خود بدن انسان را در انحصار خود تصور می نماید، اما بدن و یا انسان زیر قلمرو آن تلاش می کند تا این قدرت مطلق را نفی کند. به این ترتیب بدن عصیان گر خود را با شکنجه و مرگ مواجه می سازد.

مجازات بدنی سنگسار، با آنکه میراث مجازات عهد باستان است، اما با همان روشنی اجرا می شود که مردمان عصر حجر در شکارگاه های دسته جمعی استفاده می نمودند. نحوه برگزاری این مراسم نیز شباهت به رسوم و عنعتات تاریخی این دوران دارد. إعمال تعذیب نیز بخشی از این نمایش وحشیانه است. نگاه به شیوه شکار حیوانات وحشی که مشترکن به شکار دست می زند؛ این مطلب را بخوبی روشن می سازد که حیوانات درنده در کشتن طعمه خویش وحشیانه عمل می نمایند. مثلاً حیوانات درنده اگر طعمه شان ضعیف باشد، پیش از کشتن با پیکر آن بازی می کنند و با شکنجه آنرا به قتل می رسانند. در عصر باستان نیز انسانها پس از یک شکار دسته جمعی موفق، جشن و سوری بر پا می نمودند. این سنت باستان هنوز به صورت نا آگاهانه در مراسم اجرای کیفر و مجازات سنگسار در انتظار عمومی اجرامی شود. شیوه مجازات در انتظار عمومی تمثیلی از این نمایش دسته جمعی و ادغام نقش بدن در کالبد باستانی جامعه طالبی است.

این شیوه های شکنجه در محضر عام مدتھا است که از افغانستان رخت بر بسته بود و یا به شکل کنونی اجرا نمی شد. اما فرایند جنگ و سلطه احزاب اسلامی آنرا به گونه یی تازه در میدانهای عمومی باز تولید نمود. نا پدید شدن مجازات در محضر عام ناشی از وضعیت اجتماعی جدیدی بود که مردم آنرا در دهه های ادامه در صفحه ۱۰

دیگر کوچه ها جنازه ام را حمل نخواهند کرد.»

این شام تلخ عجیبی است!

شام اعدام ترانه

شام بلعین فرباد

شام بستن روشنایی

این شام تلخ

شام عجیبی است

من در گزراگاه یک شام تلخ

جنازه تقدير خویش را خواهم خواند

### مجازات بدن

در اینجا موضوع شکنجه و کیفر بدن است. بدنی که اطاعت نمی کند و تسليم نمی شود و از احکام بدنی پیروی کرده است. فشار روی بدن به منظور تسلط بر بدن ابڑه است تا از فاعلیت باز ایستاد و به فرمانبری تن دردهد. در این منطق بدن ابڑه است و از آنجا که مستقلانه وجود دارد حق حیات ندارد، بلکه باید تسليم و تابع باشد. در این نگاه بدن ابڑه یی است تاز اخدا و نماینده وی فرمان ببرد. تسليم در برابر قوانین باشد که دیگران تصمیم می گیرند تا حکام زمینی را برای کنترول بر بدنها إعمال نمایند. فوکومی نویسید:

«اما بدن مستقیماً در حوزه یی سیاسی جادار؛ مناسبات قدرت بر بدن چنگالی بی واسطه می گشاید، آنرا محاصره می کند، برآن داغ می کوبد، آنرا رام و تربیت می کند، تعذیب می کند، آنرا ملزم به انجام کارهایی می کند، به اجرای مراسیمی و امی داریش، و نشانه هایی از آن می طلب. این محاصره سیاسی بدن، مطابق مناسبات پیچیده و دو جانبی، با استفاده اقتصادی از بدن پیوند دارد؛ تا حدود زیادی، بدن به منزله نیروی مولد است که به محاصره قدرت و استیلا در می آید؛ اما بدن تنها در صورتی به منزله نیروی کاردر می آید که در چنگال و قبضه نظام اتفاقیدباشد؛ بدن تنها در صورتی به نیروی مفید بدل میشود که هم بدنی مولد باشد و هم مقید(فوکو:38).»

هدف کل مجازات که به صورت سنگسار مادیت پیدا می کند، تداوم کنترل بر بدن است، بدنیکه از قلمرو سلطه رها شده و حالت ابڑه شدن را زیر سوال می برد. ایجاد فشار بر بدن برای اتفاقیداز قوانین متحجر صورت می گیرد، اتفاقید از نظامی که در آن بدن ابڑه یی است که در اختیار قدرت قرار دارد و قدرت در ترکیب امارت اسلامی و رژیم حقوقی آن تجسم یافته است. بدن زن باید زیر کنترول مرد باشد اما از آنجا که شیوه سلطه بر بدن بر پایه های نظام کهن و ارزشها نا ظرف قدرت استوار است،

## شکنجه و سنگسار

کشیده است، نمی تواند بدنش را در برابر آماج سنگ و هجوم نفرت دفاع کند. هر اندازه به آنان فکر می کنم به همان پیمانه وحشت سراسر هستی ام را فرا می گیرد، از این نظام ظالمانه و ستمگر حقوقی بدی متنزجر می شوم. از این نظام آپارتاید جنسی متفرق می شوگ که با چه بربریت زنان و مردان را به کام مرگ حواله می کند.

زن از ورای آن شیار های که با تصور دفاع در برابر انظار مرد ها ساخته بوندو قادر نیست که ضربه سنگسار را از بدن او دور کند. از لای روزنه های چادری که بر چشمانش کشیده شده است مرده های متحرك را تماشا می کند که دیوانه وار منتظر اند تا با سنگ هایشان به پیکر های آنان هجوم برند و با منقار هایشان تکه های بدنشان را در حلقوم های خاک بریزند تا این گودال تنگ و تاریک را رنگین سازند. زن جوان بہت زده به آنها نگاه می کند به تک تک بدن های متحركی که چقدر با عاطفه بیگانه اند. دهان های شان مانند دخمه های سیاه به سمت آسمان بلند است. برخی بالنگی سیاه و عده یی با پکول در شتابند تا برای خوشنودی خداشان مراسم سنگسار را بر پا سازند. زن لحظه یی به این تصور می رود که این خدا چه هدیه یی جز قدرت در بدل خون وی به قاتلانش خواهد داد؟ زن از پشت چادری، سمبل تداوم سلطه مذکور مذهبی نگاه می کند. بعض سینه اش را می فشارد. انتظار هجوم آدمهای را می کشد که از چهرها و مغزشان تحریر می بارد. زن می داند که آنها عشق را با سنگ و تقنگ شکار می کنند.

من زمان را با این زن دنبال می کنم. حس عصیان گری بر ذهنم جاری می شود. چشمان با اشک آمیخته است. میدانم که تا چند لحظه ای دیگر تمام زندگی آنها را با لخته های خونشان بر دیواره های این دخمه خواهد نوشست. باد خاک را بر صورت زن می پاشد و احساس می کنم که قلیش غلیظ ترین درد را که مقدمه مرگ است به تجربه می نیشند. شعر کریمه شیرنگ ذهنم را بخود مشغول نموده است. می دانم که در واقع زندگی آنها مدتھا است که با عشق پایان یافته است. آن زن، ما ها است که در آن سوهای دور هم را با معشوقش طعم سنگ و مرگ را چشیده است.

### پ درود

«کو دوشی که بر دارد هستی ویرانه ام را بدرود زنده گی مردم؛ اما ناسیر از لبخند مردم؛ اما نا آشنا با خودم

را گم کرده است. زمان آهسته قدم بر می دارد و همه چهره های که با خواندن واژه های تکراری به زبان عربی «الله اکبر» را به من حواله می کنند، زیر نظرم عبور می کنند. اسکلیت های خشمناک، صورتکهای آدمیان که کینه و عطش خون خواری از سیما هایشان می بارد. فریاد های گوش خراش را می شنوم که هر کدام مانند پنکی بر سرم کوپیده می شوند. اما صدایها تندر و بلند تر می شوند. تلاش می کنم تا بفهمم که آیا آنان هم نوعان متند؟ میخواهم بدامن چرا مرا می کشنند و چرا شکنجه و نابودم می کنند؟ میخواهم بدامن چرا عاشق ورزیدن در فرهنگ آنان جرم است؟

میخواهم بدامن که آیا قاتلان من خود قربانیان نیستند که با کشتن من مرتكب جنایات می شوند؟ لحظه به لحظه از پشت نگاه های یک قربانی با آن قربانیان، قاتلانی که زنگی شان را با مرگ من لذت بخش می سازند حس همنوعی کنم که چرا مرا می کشنند؟

اما همه ای این سوال ها یم با باران سنگ های پاسخ می کیرند. مغز را منفجر می کنند. بدنم پاره پاره می شود. استخوانهایم را در هم می کوبند و زیانم بریده می شود. اینها پاسخ سوالهای من اند در سرزمیکه در آن جلادان حاکمان مطلق اند و قاتلان داوران عدالت.

بر می گردم جلو کامپیوتور می ایستم ضربان قلب تیز تر می شود تا اندازه ایکه صدایش را می شنوم. تمام زنگی یک لحظه در ذهنم جاری می شود. کودکی ام، جنگ، صلح، آرزوها، مادرم، عشق ها، دوستی ها، خیانت ها، بودن، حس زنگی داشتن و آنچه که تا این لحظه ها تجربه کرده ام. حالا در جمعی قراردارم که تا لحظات کوتاه دیگر به این زنگی بی آنکه به بار نشسته باشد، پایان می دهن. با سنگهایشان بدنم را تکه تکه می کنند، چشمانم که زیبایی زنده گی را ترجمه می کرند، کور میشوند، لبام که در انتظار بوسه های معشوقه ام گریسته بودند، با سنگها دریده می شوند و قلبم که در انتظارستان معشوقی می تپد مثله می گردد. دندانهایم که لبخند می باریدند و صبح شادمانی را به معشوقه ام، خانواده و دوستانم نوید می دادند، قطره قطره می ریزند. برایم دخمه مرگ را آماده کرده اند. در میان فریاد ها و شادی ها، من عاشق را برای خدایشان و نجات قوانینش سنگسار می کنند.

من در درد زن و مردی که در عالی ترین و پاکترین رابطه انسانی بدنشان را با هم قسمت کرده اند و در پای فرمان خدا به وحشیانه ترین شکلی هدیه می شوند، شریک می شویم. حس می کنم که چادر آبی که زن را در انحراف خود دارد و فاصله میان عشق و نفرت را با سنگسارگران که در آن گودال تنهایی و بی کسی ادامه در صفحه ۷

بدون اجازه متولیان مذهبی شان با هم عشق ورزیده اند از زنگی محروم می نمایند. به بارور آنها عشق جرمی است که با سنگسار پاسخ می گیرد.

اینجا دشته است که در سر و صورتش خشکی و بی مهری طبیعت جاری است. زن و مردی را پیش از زاندن به کام مرگ شکنجه می کنند. سرو صدا در فضا می پیچد وزن جوانی را محاصره کرده اند. زنی را می بینی که با اندام استوار و قد بلند و سر در آسمان در گودالی منتظر سنگسار است. اینجا کسی بر شکنجه اعتراض نمی کند، بلکه مردان تشه شکنجه و شنودو محشری است که در آن باران سنگ ها بریندها، چشمی را نمناک نمی سازد. همه آماده بزن بزن و پرتاپ سنگ ها اند و تولد مرگ بر بدنهای زن و مرد ستم دیده بی که مرگ خود را ناظره می کنند، جاری میشود. اینجا شکنجه کردن خوب است و سنگسار آخرین مرحله پاداش خداوندیست. اینجا انسان را در پیشگاه خدا قربانی می کنند تا ابته سلطه مردانگی را بر سلول سلول زنها تزریق نمایند. اینجا سرزمین طالبان است، سرزمین خشونت الهی، سرزمین ملاها که میخواهند تاریخ مذکور را بآخون عاشقان بنویسند. اینجا نمایشگاه شکنجه و سنگسار است و زن و مردی در انتظار مرگ، شکنجه می گردند.

### اطفا خود را بجای آنها قرار دهید!

دیدن این صحنه ها به رویای وحشتناک شبیه است و حتا تصور آن برای انسان خفه کننده است. لطفاً برای یک ثانیه تصور کنید که شما را سنگسار می کنند و در میان موج سنگ و نفرت مردم که بطور دسته جمعی کمر به قتل شما بسته اند، قرار دارید. شاید فکر کنید که من با دیدن این صحنه خیلی متاثر شده و عواطفم بر من غلبه کرده اند.

ولی من در حالیکه این صحنه را تماشا می کنم، خود را بجای آن زن و مرد قرار می دهم. صحنه بی اندوهناک است. اشکهایم مثل باران بی مهبا جاری می شوند و تلاش می کنم تا این جریان را به دقت تماشا نموده و از رفتار مردمی که مراسم قتل را سازماندهی می نمایند چیزی حالی ام شود. اما اشک ها اما نمی دهندو قادر نیستند شاهد این صحنه باشند. حالم به هم می خورد. کامپیوتورم را رها می کنم و در صحن خانه قدم می زنم و زمان، جهان، انسان تفنج مذهب، قانون زنگی و همه چیز را ز منظر این زن و مرد نگاه می کنم. حس می کنم که این سنگ ها به بسر من می بارند. حس می کنم پیکر من آماج ضربات سنگ باران است. خشم و نفرت از هستی ام می بارد و دنیا چنان تاریک می شود که گویا انسانیت در آن معناش

## شکنجه و سنگسار

سپس خیام عاشق صدیقه را به میدان می آورند. دستانش را از پشت بسته اند. وی اندکی مقاومت می کند. چشمانش را می بندند. و به شیوه وحشیانه تری سنگ بارانش می کنند و با صورت روی زمین می افتد. ناله ای بر می خیزد و مرد جوان برای ابد خاموش می شود.

### شکنجه روانی

ماده اول کنوانسیون منع شکنجه به تعریف شکنجه می پردازد:

۱- از نظر این کنوانسیون شکنجه چنین تعریف می گردد: هر عملی که به واسطه آن نعمدا درد و رنجی شدید، خواه جسمی یا روحی، بر فرد اعمال شود، آن هم برای اهدافی چون کسب اطلاعات یا اعتراف گیری از او یا از یک شخص ثالث، یا با هدف تنبیه او به دلیل انجام عملی که او یا شخص ثالثی مرتكب شده، یا مظنون به ارتکاب آن است، یا با هدف ارعاب و وادشتمن او یا شخص ثالث (به انجام کاری)، و بنابر دلایل تبعیض آمیز از هر نوع [شکنجه محسوب می شود]، به ویژه هنگامی که چنین درد و رنجی از سوی یک مقام یا فرد دیگری برخوردار از سمتی رسمی یا به تحریک یا رضایت یا قبول وی اعمال شده باشد. شکنجه شامل درد و رنجی که صرفاً منبعث از احکام قانونی یا ذاتی این احکام و یا بخشی از آنها باشد، نیست. (کنوانسیون منع شکنجه ماده: ۱).

بدون شک شکنجه روانی یکی از شاخص های مجازات است که در رژیم ارتجاعی طالبان اجرا می شود. فشار های غیر قابل تصور ناشی از تحقیر، نثار دشمن های رکیک دسته جمعی، اهانت گروهی، ایجاد حس شرم و پشمیانی، وضعیتی ضد انسانی است که به آنها تحمیل می گردد.

مراسم دلخراش سنگسار در فضای گرد و خاک الود با سرو صدا های مردمیکه در این مراسم شرکت جسته اند آماده می گردد. فریاد «الله اکبر» تکرار می شود. هیاهو از اعماق گرد و خاک پاهای شرکت کنندگان، به گوش می رسد. اینجا نمایشگاهیست که بیننده را در اعماق قرون می برد. مردان دستار پوش و مسلح در گشت و گذارند و رویا ی سهمگین مرگ و نیستی را مژده می دهند. آنها برای کشتن و سنگسار عجله دارند و با حالت پریشانی به هر سو می دونند. چشم مرگ بر پاکرده اند زن و مردی را که

و مردم را آنقدر ساده یافت که گفته او را پیذیرند، بنیان گذار راستین جامعه‌مندی است". اما نکته‌ی که نباید فراموش گردد این است که این پدیده‌های اجتماعی از ستم بر زن گرفته تا استثمار، دین، جامعه‌مندی و .... هیچ کدام پدیده‌ای در بست به وجود آمده یک زمان نیستند بلکه نظر به نیازمندی، هر بار تولید و بازتولید می‌گردد و در هر دور، حیات تازه، مکلفیت‌ها و حتی ویژه‌گی‌های وجودی تازه را با خود حمل می‌نمایند.

به هر حال همان گونه که در بالا اشاره مختصر رفت این اصطلاح (جامعه‌مندی) در نظام‌های تاریخی قبل از عصر ما نیز در نوشته‌های اکثر اندیشگران به چشم می‌خورده است اما با اندک تعمق نظری دیده می‌شود که همه آناییکه جامعه و تاریخ را با دیدی عمیق و ماتریالیستی به بررسی نمی‌گرفته اند در یک نقطه وجه اشتراک داشتند، و آن این که (جامعه‌مندی) با مفاهیم موردنظر آنان، برای همه یک رویا یا مینه فاضله بوده و همه برای بسط جامعه تخلی خود تکیه به آن می‌کرده‌اند. هنگامیکه در اروپا نظام فرسوده قرون وسطی اخرين نفس‌های خود را می‌شمرد اجتماعات تجاری خرد و ریزی هر روز از طبقه متوسط شهری شکل می‌گرفت. در آن زمان به این جمعیت‌های تجاری جامعه‌مندی نام می‌دادند، این تشکلها در بین دو قرار داشت، خواست و منافع این اجتماعات (جامعه‌مندی) با هر دو تشکل دیگر (خانواده و سلطنت) آن زمان ساخته شده بودند، ظهور کرد. جامعه‌مندی، به معنای سلطنت) در تناقض قرار داشت. به این معنی که خواست و منافع نهادهای جامعه‌مندی آن زمان در مسایل زیرساختی اقتصاد تجاری و مراودات کالایی و در سطح روبنا طرفدار مدرنیته؛ اما بر عکس خواست و تلاش مقابل در امور زیربنایی "اقتصاد خودکافی خانوار دهقانی" و در مسایل روبنایی مدافعانست؛ این نبرد طی انقلابات متعدد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به نفع جامعه‌مندی یا به قول آلمانی‌ها به نفع مناسبات بورژوازی به پیش رفت تا اینکه نظام ارباب رعیتی ریشه کن گردد، و شعار «انقیاد به زمین من نوع است!» تمام اروپا را در نور دید و در نتیجه بورژوازی همه را مغلوب کرد و خود یکه تازمیدان شد.

بعد از استقرار نظام سرمایه‌داری در اکثر کشورهای اروپایی جامعه‌مندی کما کان زنده گی حاشیه‌ی خود را سپری می‌کرد؛ حاشیه‌ی بی‌آین معنا که بعد از سلطه بورژوازی دیگر جامعه‌مندی نقش نهاد بین خانواده و دولت را تقریباً از دست داده بود و تمام کارکرد‌های این جامعه را دولت بورژوازی به شکل بهتر از این نهاد انجام می‌داد و هر دقیقه در صدد هر چه بیشتر تعییم یافتن آن بود، خوب لاید که باید ادامه در صفحه ۱۰

مجموعه‌ای از نهادها، اجمنها و تشکل‌های اجتماعی مستقل از دولت و قدرت سیاسی، که ای دارند به کار می‌رود. ولی در حقیقت و در حال حاضر جامعه‌مندی یک سازمان سرمایه‌داری مدرن از مناسبات زنده گی روزمره است که در آن سرمایه‌داران طبقه‌حاکم را تشکیل میدهند و با جهانی شدن مناسبات سرمایه‌دارانه این یکی هم دارد در شکل و صورت جهانی تبلور و خود نمایی مینماید.

مارکس و انگلیس به این باوراند که گرچه اصطلاح «جامعه‌مندی» با به میان آمدن و تسلط مناسبات و روابط بورژوازی در قرن هجدهم رواج یافت، مگر این واژه در معنایی گسترده‌تر از آن نیز به کار رفته است، چنانکه در ایدئولوژی آلمانی تحت عنوان: ضرورت، پیش شرطها و پیامد های از بین بردن مالکیت خصوصی. نوشته اند:

"جامعه‌مندی، همه مراوده مادی افراد یک مرحله معین از تکامل نیروهای تولیدی را در بر می‌گیرد. این جامعه همه زنده گی بازرگانی و صنعتی یک مرحله معین را شامل می‌شود، و تا این حد، از دولت و ملت فراتر می‌رود - گرچه از سوی دیگر مجبور است خود را در روابط خارجی به صورت ملت و در روابط داخلی به صورت دولت تحمیل کند. واژه "جامعه‌مندی" در قرن هجدهم، آنگاه که روابط مبتنی بر مالکیت، خود را از جوامع قرون وسطی ایجاد کرده بودند، ظهور کرد. جامعه‌مندی، به معنای فوق، فقط با بورژوازی به میان می‌باشد. لیکن سازمان اجتماعی یی که مستقیماً از تولید و مراوده نتیجه می‌شود، و در تمام اعصار شالوده دولت و بقیه رو ساخت ایدئولوژیکی را تشکیل می‌دهد، همیشه به این نام خوانده شده است." (4)

چنانکه گفته‌ام، هر چند که این اصطلاح در دوره‌های پیش‌سرمایه‌داری و فیدالی نیز در لایه‌ای نوشته‌های فلاسفه‌جا داشت؛ اما از نقطه نظر وجود اجتماعی و موضوع قرار گرفتش در مبحث جامعه‌شناختی معاصر و یا "مبانی عروج مادی" اش دقیقاً که در مناسبات اقتصادی بورژوازی است، و "توده گیر" شدن در اجتماعات دولت‌های مدرن سرمایه‌داری؛ بدون تردید همین بود که بیشتر در نوشته‌های متکرین آلمانی مخصوصاً بعد از هگل به جای اصطلاح جامعه‌مندی، مراودات بورژوازی بکار رفته است و یا از هر دو به یک معنی استفاده شده است.

هرچند که ژان ژاک روسو مبانی وجود جامعه‌مندی را تا تاریخ ظهور مالکیت خصوصی پیش می‌برد و اساس گذار جامعه‌مندی را در کتاب دوم گفتار در ریشه‌ی نابرابری آدمیان این گونه به معنی می‌گیرد: "اختیان کسی که گرد قطعه زمینی خط کشید که این زمین ازمن است

جامعه‌مندی: مدنیت و تمدن در مفهوم عام خویش آنگاه که مدلولش طرز زنده گی انسان به مثابه انسان کامل و با فرهنگ بوده باشد، همان است که لوئیس مورگان انسان شناس شهیر امریکایی در کتاب «جامعه باستانی» خویش که فریدریش انگلیس آنرا در لایه لای اثر جاودان خویش «منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» آرایش و پیرایش داده است. مورگان تمدن را مرحله‌ی از حیات بشر دانسته است که در پی مرحله بربیریت رونما گردیده است و گسترش یافته است، وی سومین و آخرین مرحله بربیریت را چنین وصف مینماید: "مرحله بالایی {بربریت} با ذوب و تصفیه سنگ آهن شروع می‌شود و با اختراع نوشتن الفایی و استفاده از آن برای نوشته‌های ادبی، به مرحله تمدن میرسد ... در شعرهای هومر Homer، بخصوص در ایلیاد Iliad، ما اوج مرحله بالایی بربیریت را مشاهده می‌کنیم. ابزار آهنی پیشرفته، نم آهنگری)، آسیاب دستی، چرخ سفالگری، روغن‌کشی و شراب‌سازی، کار با فلزات که در حد یک هنر تکامل یافته بود، کالسکه و ارابه جنگی، کشتی‌سازی با الوار و تیر، چوبی، آغاز معماری بمثابه یک هنر، شهرهای احاطه شده در دیوار با برج و بارو، حمامه هومری با تمام اساطیر - اینها عمدترين ميراثهای گذار یونانيان از بربیریت به تمدن بشمار می‌روند." (1)

انگلیس در ضمن پذیرش دوره بندی مورگان می‌افزاید: "... فعلاً ما میتوانی دوره بندی مورگان را به این ترتیب تعیین دهیم: توحش - دورانی که در آن تصاحب محصولات طبیعی آماده برای استفاده غالب بود؛ چیزهایی که توسط انسان تولید می‌شدند عمدتاً ابزاری بودند که این تصاحب را تسهیل می‌کردند. بربریت - دورانی که در آن دامپوری و زراعت زمین بوجود آمد، که در آنها شیوه‌های از دیدار با آوری طبیعت بر اثر فعالیت انسان آموخته شد. تمدن - دورانی که انسان تکمیل محصول طبیعی را فرا می‌گیرد؛ دوران صنعت - به مفهوم خاص کلمه - و هنر." (2)

و اما در مورد اصطلاح جامعه‌مندی و مدلولات آن باید گفت که یکی از بحث انگیزترین و پیچیده ترین مفاهیم فلسفه سیاسی است. این مفهوم در زبان فارسی برابر civil society انگلیسی و societ فرانسوی است. واژه civil مشتق از واژه لاتینی civis است که در دوره باستان به معنای جامعه‌شہروندان به کار می‌رفت. (3) این اصطلاح در اغلب موارد به مفهوم

شیوه سرکوب، بدین است که مثله مثله می شود و آماج سرکوب و ضربه است. بدین در این رژیم های سلطه گر مزه تلخ اسارت و تعزیر را می چشد.

اما مراجعاً طالبی مسئله شکنجه و تنبیه بدین و رووحی را پیش از اجرای سنگسار بر روی بدین به شیوه وحشیانه بی اعمال می کند. تطبیق نظام حقوقی طالبی به قول فوکو نمایش «جشن ماتم زای تنبیه» است که که پیش از نابودی فزیکی شکنجه روانی را برای منهم در پی دارد. در این مراسم جمعی بخش از مردمیکه حضور پیدا می کنند و در تمرین شکنجه در اجرای مجازات و سنگسار شریک می شوند. رابطه شکنجه و اعمال قدرت بر بدین گذشته تاریخی دارد. میشل فوکو در کتاب زندان و مجازات به درستی این رابطه را توضیح می دهد: «اعدام در ملاء عام ازان پس به آتشدانی تلقی می شد که خشونت بار دیگر در آن بر افروخته می شود» (فوکو: ص. 18).

### رژیم کابل و مجازات سنگسار

رژیم حاکم در افغانستان بر خلاف سروصدا های تبلیغاتی، روش دو پهلو دارد؛ از یک طرف در قانون اساسی مجازات مرگ را گنجانیده است و از جانب دیگر طوری و نمود می کند که پیشرفتۀ ترین قانون را در عرصه حقوق انسانی به تصویب رسانده است. از یک سو اعدام می کند و از جانب دیگر ادعای تضمین حقوق اساسی انسان را جار می زند. ریس جمهوری رژیم اسلامی کرزی سنگسار زن و مرد در کندوز را محکوم نموده است نه از زاویه ای که عمل سنگسار وحشیانه است بلکه از این نظر که سنگسار در بیرون از قلمرو حاکمیت وی اجرا گردیده است.

رژیم کابل در عرصه حقوقی در طی 10 سال گذشته نتوانسته است جزموارد میکانیکی که زنی وزیر شده. چند زنی به پارلمان راه یافته است چیز اساسی تری برای زنان به ارمغان بیاورد. اما در رابطه با سنگسار که عبارت از إعمال احکام فقهی اسلام است، حکم سنگسار همچنان پا بر جاست و در سایت وزارت عدیله به مراتب و کراراً از این روش برخلاف معاهدات و کوانتسیونهای حقوق بشر دفاع به عمل می آید. قانون اساسی رژیم کرزی تابع قوانین اسلامی است و هر قانون دیگر را تابع قانون اسلامی میداند.

تقهیم ونهادینه سازد و آن این که یک نابرابری بینیادی و واقعی را که به شکل اوبیکتیف بین انسان ها وجود دارد با یک برابری روبنایی وغیر واقعی عوضی بگیرند یعنی "نا برابری واقعی اقتصادی را با برابری صوری سیاسی". و تکلیف نهادهای امروزی جامعه مدنی هم جز ایفای چنین نقشی چیز دیگری نیست و چه زیباست که طبقه کارگر این نابرابری واقعی و برابری غیرواقعی را حدوداً دوصد سال قبل درک نموده بود و امروزه نیز از آن با وجود تمام دهن پاره گی های بورژوازی برای تحقیق توده ها که با غول های رسانه یی تبلیغ می نماید، آگاه است.

++++++

### پیوشتها:

- 1 - منشاخانواده ، مالکیت خصوصی و دولت . فصل اول
- 2 - همانجا.
- 3 - فرهنگ سیاسی - داریوش آشوری، ذیل "CIVIL SOCIETY"
- 4 - ایدئو لوژی آلمانی – مارکس و انگلش، ترجمه ژوین قهرمان

## شکنجه و سنگسار

حدودی تجربه نموده بودند. البته این ناپدید شدن کیفری به معنای نابود شدن مجازات از جامعه نبود بلکه نشان از تعویض شکل ظاهری کیفر و انتقال آن در داخل زندانها و شکنجه گاه ها می باشد.

این زن و مرد رابطه عاشقانه داشته اند و همین رابطه باعث گردیده بود که توسط طالبان و علمای اسلامی به سنگسار محکوم گردند. طبق قوانین اسلامی طالبان هر زن و مردی که خارج از قوانین و مقرارات شریعت اسلامی آنها، روابط جنسی برقرار کند با سنگسار مجازات و تنبیه می شود. و این مجازات در محضر عام صورت می گیرد. هدف از تطبیق آن تعمیم اخلاق اسلامی و الهی قالمداد شده تا جامعه را از وجود اخلاقیات غیر اسلامی پاکسازی شود. این قوانین دقیق طبق همان قوانین عهد باستان مورد اجرا قرار گرفت.

این نوع مجازات در شرایط سلطه حزب دموکراتیک خلق با روش دیگر اجرا می شد. نه سنگسار بلکه گونه های دیگری از مجازات مرگ با تکنیک جدید. اما به هر حال این بدین بود که در آن دوره ها و زمانهای بعد تر، باید پستر شکنجه قرار می گرفت. در هر دوی این

چنین می بود چرا که قدرت عالیه یا دولت وقت نیز در دست کسانی بود که درد زایمان این پدیده را در تولدش دیده بودند (اساس گزاران اجتماعات تجاری) در اینجا است که نظر هکل هم درین مورد صادق می آید که گفته بود: "با شکل گیری دولت های مدرن، جامعه مدنی در آنها حل می گردد و دیگر قلمرو فعالیتش را دولت ها به خود اختصاص می دهند و فلسفه وجودی جامعه مدنی بعد از آن بی معنا می گردد."

اما بعد از چندی یعنی با گسترش، توسعه و تنوع نظام های سرمایه داری، و بویژه پس از به پیروزی رسیدن انقلاب کارگری اکتر در روسیه، جامعه مدنی نیز دوباره آهسته، آهسته جان گرفت. بعد از شکست انقلاب کارگری در روسیه و ظهور سوسیالیسم بورژوازی، مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم، در اغلب کشورهای بلوک سرمایه داری دولتی و در سقط الرأس شان یعنی اتحاد شوروی قدرت به گونه یی احصاری در دست دولت بود و شهروندان خارج از حزب و دولت حاکم حق بدين منظور تجدید حیات یافت و یا به عبارت دقیق تر توسط سرمایه داری بازار آزاد باز تولید شد که حقوق فردی را تبلیغ و ترویج کند تا قدرت دولت محدود و دموکراسی یعنی "آزادی بی قید و شرط تجارت" در تمام زمینه ها تضمین گردد. و خلاصه کلام این که، این دوره حیات جامعه مدنی نیز با شکست بلوک شرق در 1989 به پایان رسید.

اما اکنون سؤال اساسی اینجاست که بورژوازی سراسر جهان را زیر چکمه گرفته، طرح اقتصادی خانم تاجر نخست وزیر وقت انگلستان که به تاچریسم (سرمایه داری بازار آزاد بدون هیچ محدودیت دولتی و قانونی) مشهور است هم در تمام قلمرو مناسبات اقتصادی دنیا حکم فرماست و تمام کارکرد ها به مراد دل پیش می رود چرا هنوز هم به قول هکل فلسفه وجودی جامعه مدنی از پا در نیامده است؟

از آنجاییکه شرح و تفصیل این موضوع در حیطه این مقال نمی گنجد، ناگزیریم به همین روای بالا ادame داده یک روند طولانی تاریخی را در چند جمله خلاصه نماییم. امروز تمام فشار بورژوازی در سراسر دنیا این است که به هر شکلی که می شود چه باز تولید نهادهای جامعه مدنی باشد یا ایجاد کمیسیون های حقوق بشر، (ان. جی. او.) یی انتفاعی باشد یا نهاد خیریه غیر انتفاعی، انجمن شعر و قلم به دست ها باشد یا اداره دولتی، فقط می خواهد یک مسئله اساسی را از طریق آنها به طبقه کارگر و افشار دیگر

# با آنها که بالای دیوار نشسته اند

سید علی صالحی

نان از سفره و کلمه از کتاب،  
چراغ از خانه و شکوفه از انار،  
آب از پیاله و پروانه از پسین،  
ترانه از کودک و نسبت از لبان مان گرفته اید،  
با رویا هامان چه می کنید!

ما رویا می بینیم و شما دروغ می گویید...  
دروغ می گویید که این کوچه، بن بست و  
آن کبوتر پر بسته، بی آسمان و  
صبوری ستاره بی سرانجام است.

ما گهواره به دوش از خوف خندق و  
از رود زهریر خواهیم گذشت.  
ما می دانیم آن سوی سایه سار این همه دیوار  
هنوز عالیمی عربان از عطر علاقه و  
آواز نور و کرانه ای ارغوان باقی است.

سرانجام روزی از همین روزها بر می گردیم  
پرده های پوسیده پر سوال را کنار می زنیم  
پنجره تا پنجه ... مردمان را خبر می دهیم  
که آن سوی سایه سار این همه دیوار  
باغی بزرگ از بلوغ بلبل و فهم آفتاب و  
نم نم روشن باران باقی است.

ستاره از آسمان و باران از ابر،  
دیده از دریا و زمزمه از خیال،  
کبوتر از کوچه و ماه از معازله،  
رود از رفتنه و آب از آواز آینه گرفته اید،  
با رویا هامان چه می کنید؟

ما رویا می بینیم و شما دروغ می گویید...  
دروغ می گویید که فانوس خانه شکسته و  
کبریت حادثه خاموش و  
مردمان در خواب گریه اند.  
ما می دانیم آن سوی سایه سار این همه دیوار،  
روزنی روشن از رویای شب تاب و ستاره  
روییده است.

سرانجام روزی از همین روزها  
دیده بانان بوسه و رازداران دریا می آیند

خبر از کشف کرانه ای ارغوان و  
آواز نور و عطر علاقه می اورند.

حالا بگو که فرض  
سایه از درخت و ری را از من،  
خواب از مسافر و ری را از تو،  
بوسه از باران و ری را از ما،  
ریشه از خاک و غنچه از چراغ نرگس گرفته اید،  
با رویا هامان چه می کنید؟

نمیشود. فرضا اگر شما و من پانصد فرانک پس انداز  
داشته باشیم، می توانیم یک سهم در کارگاه بخریم و یکی از  
این اربابان بشویم، بدون این که هیچ گاه پایمان را در آن جا  
بگذاریم.

سوسیالیست: پس چه کسی امور را در این محل، که به این  
اربابان سهامدار متعلق است، اداره و نظارت می کند؟ و یا  
در کارگاه شما، که یک ارباب دارد، چه کسی این کار را  
بر عهده دارد؟

کارگر: مدیران و سرکارگران.

سوسیالیست: ولی اگر این کارگرانند، که کارگاه را ساخته  
اند، ماشین آلات را ساخته اند و مواد خام را تولید کرده اند؛  
اگر این کارگرانند، که تداوم کار ماشین آلات را ممکن می  
سازند؛ و مدیران و سرکارگرانند، که کار را هدایت می  
کنند، پس ارباب چه کاری را انجام می دهد؟

کارگر: هیچ چیز به جزء استخاره کردن!

سوسیالیست: اگر راه آهنه به مقصد گرهی ماه موجود بود،  
ما می توانستیم اربابان را سوار آن کنیه و بدون بلط  
برگشت به آن جا بفترستیم و در آن حالت هم، کار بافنده‌گی  
شما، ریستنگی همسرتان، و قالبسازی پسرتان، درست  
مانند سابق، ادامه می یافتد.

کارگر: راه آیا شما می دانی سودی که اربابتان در سال اخیر  
به طور زده، چقدر بوده؟  
کارگر: به محاسبه می ام، او می بایست صد هزار فرانکی به  
دست اورده باشد.

سوسیالیست: روی هم رفته او چه تعداد کارگر زن، مرد، و  
بچه را در کارگاه به کار گرفته است؟

کارگر: صد نفر.

سوسیالیست: آنان چه مقدار حقوق می گیرند؟  
کارگر: به طور متوسط هزار فرانک، وقتی که حقوق های  
مدیران و سرکارگران را هم حساب کنیم.

سوسیالیست: پس صد کارگری که در کارگاه کار می کنند،  
روی هم صد هزار فرانک مزد می گیرند؛ و تازه به طور  
بخور و نمیر هم زندگی می کنند، در حالی که ارباب صد  
هزار فرانک را بدون انجام هیچ کاری به جیب می زند.  
فکر می کنی، که این دویست هزار فرانک از کجا آمده؟

کارگر: از آسمان که نیامده، من هیچ وقت باران «فرانک»  
ننده ام.

سوسیالیست: این کارگران این کارگاه هستند، که نه تنها  
صد هزار فرانک حقوق خود را ایجاد کرده اند، بلکه به  
علاوه، صد هزار فرانک سود ارباب را - که بخشی از آن  
را برای خرید ماشین آلات کارگاه استفاده کرده - تولید  
کرده اند.

کارگر: این را کسی نمی تواند انکار کند.

سوسیالیست: پس این کارگران هستند، که پولی را تولید  
کرده اند که ارباب صرف خریداری ماشین آلات جدید  
می کند. و این مدیران و سرکارگران، برگان مزدی مانند  
خود شما هستند، که تولید را هدایت می کنند. پس نقش  
ارباب در این میان چیست؟ او واقعاً به چه دردی می خورد؟  
کارگر: او فقط به درد استنتمار کارگران می خورد.

سوسیالیست: بهتر است بگویید، که به درد غارت کارگر  
می خورد. این خیلی روشن تر و دقیق تر است.

\* \* \*

پل لافارگ، نویسنده و فعال سیاسی سوسیالیست فرانسوی،  
از بنیان گذاران حزب کارگران فرانسه و از اعضای کمون  
پاریس، و نیز همسر لورا مارکس، دختر دوم کارل  
مارکس، بود. او در سال 1814 در سانتیاگو، کوبای، به دنیا  
آمد و در سال 1911 درگذشت.

لافارگ، هر چند بیشتر به عنوان مدافع حقوق زنان  
شناسخته شده است، اما آثاری در زمینه تاریخ مذهب،  
اخلاق، ادبیات، زبان و کمده هم دارد. شناخته شدترین اثر  
لافارگ، «حق تسلیب بودن» است، که به امکان سه ساعت  
کار در روز می پردازد. او با دختر دوم مارکس، لورا،  
ازدواج کرد و در واقع، داماد مارکس به حساب می آمد.

مقاله «حقایق ساده سوسیالیستی»، در سپتامبر سال  
۱۹۰۳ در نشریه «سوسیالیست» منتشر شد

## حقایق ساده سوسیالیستی

پل لافارگ

کارگر: ولی اگر اربابان نباشند، چه کسی به من کار  
می دهد؟  
سوسیالیست: این سئوالی است، که مرتب از من پرسیده  
می شود؛ بدگار آن را بشکافیم. برای این که کاری انجام  
شود، سه چیز لازم می باشد: یک کارگاه، ماشین آلات،  
و مواد خام.

کارگر: درست است.

سوسیالیست: چه کسانی کارگاه را می سازند؟  
کارگر: بنایان.

سوسیالیست: چه کسانی ماشین آلات را می سازند؟  
کارگر: مهندسان.

سوسیالیست: چه کسانی پنهانی را که شما می ریسید،  
کاشتند؟ چه کسانی پشمی را که همسرتان می ریسند،  
چینند؟ و چه کسانی فلزات معدنی را که پسرتان بر  
سندان کویندند، حفاری کردند؟  
کارگر: کشاورزان، چوپانان، معدن چیان؛ کارگرانی  
همانند خودم.

سوسیالیست: پس شما، همسرتان و پسرتان فقط زمانی  
می توانید کار کنید، که تعدادی دیگر از کارگران نقداً به  
شما ساختمانها، ماشین آلات، و مواد خام را عرضه  
کنند.

کارگر: بله، همین طور است، من نمی توانم بدون پنهان  
و دستگاه بافنده‌گی، چیز بیافم.

سوسیالیست: خب، پس این سرمایه دار یا ارباب نیست  
که به شما کار می دهد، بلکه بنا، مهندس و شخمن  
است. آیا شما می دانی، که ارباب شما چگونه تمامی  
اشیایی که شما برای کارتان نیاز دارید را فراهم کرده  
است؟

کارگر: ارباب آن ها را خردید است.

سوسیالیست: ولی چه کسی این پول را به او داده است؟  
کارگر: من چه می دانم. از پدرش یک مقدار پول به او  
ارث ریسیده و حالا یک میلیونر شده.

سوسیالیست: آیا او این میلیون ها را به خاطر کار با  
ماشین آلات و ریستنگی پنهان به دست آورده است؟

کارگر: نه، امکانش خیلی کم است. از طریق به کار  
کشیدن ماست، که میلیون هایش را به دست آورده است.

سوسیالیست: پس او از طریق مفتخری پولدار شده  
است، این تنها راه ثروتمند شدن است. آنان که کار  
می کنند، صرفاً به آن اندازه درآمد دارند که بتوانند با آن  
زندگی بمانند.

ولی به من بگو، که اگر شما و کارگران هم کارتان کار  
نمی کرید، آیا ماشین آلات اربابتان زنگ نمی زندن؟

حشرات، پنهانی را نمی خورند؟  
کارگر: آر، اگر ما کار نکنیم، همه چیز درون کارگاه  
 DAGAN و خراب خواهد شد.

سوسیالیست: پس شما با کار کردن تان، از ماشین آلات  
و مواد خام لازم، در واقع، برای کار خود نگهداری  
می کنید.

کارگر: بله، درست است، من هیچ گاه فکر این را  
نکرده بودم.

سوسیالیست: آیا اربابتان مراقب آن چه در کارگاه  
می گذرد، هست؟

کارگر: نه چندان، او در روز فقط یک گشتی در کارگاه  
می زندن، تا ما را در هنگام کار بینند. ولی از ترس این  
که شاید دست هایش کثیف شود، آن ها را حتاً از جیب-

هایش ببرون نمی آورند.

در کارگاه ریستنگی بی که همسر و دخترم کار می کنند،  
اربابان هیچ گاه بدهند نمی شوند، با وجود این که چهار  
نفر هستند. در کارخانه نوب قلزی که پسرم در آن  
کار می کند، اربابان نه فقط هیچ گاه بدهند نمی شوند، بلکه  
شناخته شده هم نیستند؛ حتاً سایه شان در «شرکت با  
مسئلیت محدود»، که صاحب کارخانه است، هم بدهند

## اعلامیه سازمان سوسياليسټهای کارگری افغانستان به مناسبت دهمین سالگرد تجاوز امپریاليستها به افغانستان

### امپریاليستها و مرجعین داخلی علت اصلی بحران اند

پس از یکدهه جنگ و لشکرکشی امریکا و متحدين، وضعیت امنیتی و چشم انداز ثبات و آزادی در افغانستان تاریکتر و مبهمتر از گذشته است، ساحات جنگ گسترش و میزان تلفات اعم از ملکی و غیرملکی افزایش یافته است. فساد و رشوه خواری در دستگاههای حاکم، زنده گی را بر شهروندان عادی تیره و تار نموده است. تولید و فاچاق مواد مخدر که یکی از عوامل اصلی بی ثباتی میباشد قوس صعودی پیموده است. فقر و بیکاری بیشتر از گذشته در کشور بیداد مینماید و فاصله میان فقرا و ثروتمندان بیش از پیش افزایش یافته است.

ناتوانی نیروهای امپریاليستی و وابستگان داخلی آنها در بیرون رفت از وضعیت موجود در افغانستان، نه یک پدیده تصادفی بلکه واقعیت اجتناب ناپذیری است که باستی زمینه های بروز آنرا قبل از همه در ماهیت عملکرد این نیروها و تضادهای واقعی آنها جستجو نمود. امریکا و متحدين بنا بر منافع طبقاتی شان دائما همنوا و متحد با ارتقای اسلامی و قومی بوده اند. واقعیتی که نه فقط در دهه هشتاد شاهد آن بوده ایم بلکه در یک دهه اخیر نیز دیدیم که چگونه سران و مهره های فراری و پراگنده ارتقای افغانستان به کمک امریکا و متحدين بار دیگر به قدرت رسیدند. جنایتکارانی که با به راه انداختن جنگهای قومی و مذهبی موجب کشتن وسیع غیرنظامیان شده بودند و مردم خواهان عدالت و محکمه آنها بودند؛ با حمایت نیروهای امپریاليستی، موفق شدند تا یکبار دیگر بر گرده مردم سوار شوند. نیروهای امپریاليستی در طول این مدت، در تقابل با منافع مردم ، از منافع مزدوران و دست نشانده گان خویش حراست و دفاع نموده اند و فقط خواسته اند که از عقب عینک آنها به واقعیات افغانستان خیره شوند. علاوه بر این، ناتوانی امریکا و متحدين در اداره اوضاع ، بیانگر محدودیت قدرت و ناهمسوی آنها در ایجاد نظم و ثبات جهانی است. دنیای بعد از جنگ سرد نه یک جهان یک قطبی زیر سلطه امریکا و متحدين آن - تصویری که بیست سال پیش بعد از فروپاشی بلوک شرق ارائه میشد. بلکه جهانی چند قطبی و با یک مجموعه از قدرتهای محلی می باشد که هر یک در پی کسب منافع، به بازیهای پیچیده سیاسی و نظامی مشغولند. به طور مشخص در مسئله افغانستان، امریکا و غرب ناگزیر از پرداختن به استراتژیهای سیاسی و نظامی همسایگان و به خصوص کشورهای پاکستان و ایران اند. آنچه تاکنون تحقق یافته بیانگر اینست که غرب نه توان غلبه بر قدرتهای حریف را دارد و نه قادر است مخرج مشترک منافع خود با حریفان خود را پیدا نمایند و به همین دلیل قضیه افغانستان با حضور این نیروها بیش از پیش پیچیده تر شده است.

سازمان سوسياليسټهای کارگری افغانستان با حرکت از منافع کارگران و اشار پایین جامعه، خواستهای خود را در مبارزه با بحران موجود در چند نکته زیر خلاصه مینماید:

1. مانه فقط خواهان خروج سریع نیروهای امپریاليستی از کشور هستیم، بلکه هرگونه معاهدات و پیمانهای نظامی با این قدرت ها را شدیدا مردود میدانیم.

2. سیاست مصالحه میان نیروهای ارتقایی به ویژه مصالحه میان دولت و طالبان که از حمایت نیروهای امپریاليستی برخوردار است، یک سیاست آشکارا ارتقایی و مخالف خواستها و منافع مردم است. ما ضمن محکوم نمودن آن، خواهان وحدت و همسوی نیروهای سوسياليسټ و آزادیخواه کشور هستیم.

3. محکمه جنایتکاران چند دهه اخیر در کشور، خواست برحق اکثریت مردم ماست. اجرای عدالت درین مورد به ثبات و پیشرفت سیاسی کمک نموده و زمینه مشارکت بیشتر آنها در تعیین سرنوشت شان فراهم مینماید.

4. همکاری و ارتباط مسؤولانه و عملی میان نیروهای سوسياليسټ و چپ منطقه و جهان در مسائلی مانند قضیه افغانستان یک امر مهم و اجتناب ناپذیر است و سازمان سوسياليسټهای کارگری در این راستا خواهان برقراری رابطه با همه سازمانهای سوسياليسټی بی است که مبارزه با امپریالیسم و ارتقای را یک امر واحد دانسته و آن را از موضع منافع طبقه کارگر به پیش می برند.

زنده باد سوسياليسټ !

کمیة اجرانیة سازمان سوسياليسټهای کارگری افغانستان